

زندگی انسان و فرمانروای گرسنگان

دو نمایشنامه از
لئانید نیکالایویچ آندرییف

ترجمه
آبتین گلکار



انتشارات هرمس

این کتاب ترجمه‌ای است از نمایشنامه‌های:

"Жизнь человека" و "Царь Голод"

از کتاب:

Пьесы

Андреев Л.Н.

Москва: Советский писатель, 1991.



انتشارات هرمس

تهران، خیابان ولی عصر، بالاتر از میدان ونک، شماره ۲۴۹۳ - تلفن: ۸۸۷۹۵۶۷۴

زندگی انسان و فرمانروای گرسنگان

لئانید نیکالایوویچ آندرییف

ترجمه: آبتین گلکار

طرح جلد: واحد گرافیک هرمس

چاپ اول: ۱۳۸۹

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

چاپ و صحافی: خجسته

همه حقوق محفوظ است.

سرشناسه: آندرییف، لئونید نیکالایوویچ، ۱۹۱۹-۱۸۷۱ م.

Andreev, Leonid Nikolaevich

عنوان و نام پدیدآور: زندگی انسان و فرمانروای گرسنگان / لئانید نیکالایوویچ آندرییف؛

ترجمه آبتین گلکار.

مشخصات نشر: تهران: هرمس، ۱۳۸۹.

مشخصات ظاهری: ۲۰۶ ص.

شابک: 978 - 964 - 363 - 596 - 1

وضعیت فهرست‌نویسی: فنی.

یادداشت: عنوان اصلی: "Жизнь человека", "Царь Голод".

موضوع: نمایشنامه روسی - قرن ۲۰ م.

شناسه افزوده: گلکار، آبتین، ۱۳۵۶ - مترجم.

رده‌بندی کنگره: PG ۳۳۸۵/ز۹ ۱۳۸۹

رده‌بندی دیویی: ۸۹۱/۷۲۳

شماره کتابشناسی ملی: ۱۶۳۴۱۸۷

فهرست

۱	 مقدمه
	زندگی انسان
۱۵	 پیش درآمد
۱۹	 صفحه نخست: تولد انسان و عذاب مادر
۳۳	 صفحه دوم: عشق و فقر
۵۵	 صفحه سوم: جشن انسان
۶۹	 صفحه چهارم: مصیبت انسان
۸۵	 صفحه پنجم: مرگ انسان

فرمانروای گرسنگان

۱۰۱	 پیش درآمد: «فرمانروای گرسنگان» سوگند وفاداری به گرسنگان یاد می کند
۱۰۹	 صفحه نخست: «فرمانروای گرسنگان» کارگران را به شورش فرامی خواند
۱۲۷	 صفحه دوم: «فرمانروای گرسنگان» بی سر و پایانی گرسنه را به شورش فرامی خواند
۱۳۹	 صفحه سوم: محاکمه گرسنگان
۱۷۵	 صفحه چهارم: شورش گرسنگان و خیانت «فرمانروای گرسنگان»
۱۹۹	 صفحه پنجم: شکست گرسنگان و هراس فاتحان

مقدمه

لئانید نیکالایویچ آندرییف^۱ (۱۸۷۱-۱۹۱۹)، از مشهورترین نویسندگان روسیه در آغاز سده بیستم است. هنر او که ریشه‌ای عمیقاً انسان‌گرایانه دارد، آکنده از حال و هوای طغیان‌وار و نرمش‌ناپذیر، بی‌عدالتی‌های عیان، و تضادهای عقیدتی و فلسفی بی‌پاسخ است. در میان مشهورترین آثار منتشر او می‌توان به داستان جنگالی پرتگاه (۱۹۰۲)، زندگی واسیلی فوئیسکی (۱۹۰۴)، داستان ضدجنگ خنده سرخ (۱۹۰۵)، یهودای اسخربوطی (۱۹۰۷)، ظلمات (۱۹۰۷)، داستان هفت تفری که به دار آویخته شدند (۱۹۰۸)، و رمان دفتر خاطرات شیطان (۱۹۱۹) اشاره کرد. در میان نمایشنامه‌های او نیز زندگی انسان (۱۹۰۶)، فرمانروای گرسنگان (۱۹۰۷) و تکفیر (۱۹۰۹) از بقیه شاخص‌تر می‌نمایند.

لئانید آندرییف برجسته‌ترین چهرهٔ مکتب ادبی اکسیرسیونسم در ادبیات روسیه به شمار می‌آید. ویژگی اصلی اکسیرسیونسم، یعنی تشدید جنبه‌های شاعرانه و اغراق و تخیل در اثر و تبدیل آنها به ابزار اصلی بیان هنری، در آثار آندرییف بسخوبی به چشم می‌خورد. آندرییف نیز همانند هنرمندان اکسیرسیونست، اعتراض خود علیه کاستی‌ها و معایب موجود در نظام جهان را از طریق دگرگون جلوه دادن عمدی و آگاهانهٔ واقعیت، نمایش جهان در شکل‌های بی‌تناسب و ناهماهنگ آن، برخورد مستقیم و عیان تضادها و تناقضها (مرگ و زندگی، جسم و روح، تمدن و طبیعت و ...)، خطوط روایی منقطع و درهم شکسته، و سیماهای بسیار کلی و تک‌بعدی اعلام می‌داشت.



نمایشنامه زندگی انسان در زمانی نوشته شد که آندری یف از ترس دستگیری به علت فعالیتهای انقلابی، به همراه خانواده‌اش از فنلاند به آلمان رفته بود. این اثر نخستین قطعه از چرخه نمایشنامه‌های فلسفی بود که او در نظر داشت پدید آورد و البته نتوانست این چرخه را تا آخر تکمیل کند. آندری یف در ۵ مه ۱۹۰۷ در نامه‌ای به نیروویچ - دانچنکو^۱، نمایشنامه‌نویس و کارگردان مشهور تئاتر روسیه، نوشت:

زندگی انسان نخستین اثر از چرخه نمایشنامه‌هایی است که از نظر یکسان بودن فرم و یگانگی و پیوستگی اندیشه اصلی، با یکدیگر مرتبط هستند. پس از زندگی انسان نوبت به زندگی انسانی می‌رسد که از چهار نمایشنامه تشکیل خواهد شد: فرمانروای گرسنگان، جنگ، انقلاب و خدا، شیطان و انسان. بدین ترتیب، زندگی انسان هم از نظر فرم و هم از نظر محتوا، در حکم مقدمه‌ای الزامی برای چرخه‌ای خواهد بود که من به خودم اجازه می‌دهم اهمیت بسیار زیادی برای آن قائل باشم.

از کل نمایشنامه‌های پیش‌بینی‌شده برای این چرخه، فقط زندگی انسان و فرمانروای گرسنگان نوشته شدند.

در همان پیش‌درآمد نمایشنامه، مضمون اصلی آن آشکار می‌شود: ماجرایی غمبار و ازلی و ابدی انسان اسیر در چنگ سرنوشت. فرد خاکستری‌پوشی به نام «او» که شخصیتی قراردادی و نماینده همه چیزهایی است که مانع آزادی انتخاب انسان می‌شوند، بر مدار زندگی انسان چارچوب می‌گذارد:

بدون اختیار به دنبال زمانه کشیده می‌شود، پیوسته همه یله‌های زندگی بشری را خواهد پیمود. از پایین به بالا، از بالا به پایین. با دید محدود خود، هرگز یله بعدی را که با پای لرزانش در حال گام نهادن بر آن است نخواهد دید. با دانش محدود خود، هرگز نخواهد دانست روز بعد، ساعت و دقیقه‌ای بعد، چه برایش خواهد داشت. و در پی خبری کور خویش، فرسوده از پیش‌بینی‌ها، منقلب از ترسها و امیدها، مطیع و فرمانبردار، حلقه تقدیر آهنین خود را کامل می‌کند.

هر پنج صحنه نمایشنامه که پنج مرحله از زندگی انسان را از تولد تا مرگ، «از پایین به بالا، از بالا به پایین» به تصویر می‌کشند، نمایانگر همین فرضیه هستند.

تأکید مستقیم اثر بر مراحل رویارویی انسان با «حتمیات» است. نتیجه غمبار این رویارویی نیز آن است که تمام تلاشهای انسان برای گسستن این «حلقه تقدیر آهنین» بی‌حاصل از آب درمی‌آیند و با بی‌اعتنایی مطلق فرد خاکستری‌پوش روبه‌رو می‌شوند که شمعی در دست دارد و با لحنی یکنواخت تکرار می‌کند: «ولی موم تحلیل می‌رود و با آتش خورده می‌شود — ولی موم تحلیل می‌رود.»



با وجود اظهارنظرهای مختلف دربارهٔ این اثر، ذهنیت آندریف دربارهٔ روند زندگی انسان را به هیچ وجه نمی‌توان خوش‌بینانه دانست. علاوه بر سرخوردگی تلخ و سنگینی که به واسطهٔ فروکش کردن امواج انقلاب ۱۹۰۵ بر نویسنده چیره شده بود، مصیبت شخصی بزرگی نیز در کار بود. آندریف زندگی انسان را «به خاطرهٔ تابناک» همسرش تقدیم کرد که در دسامبر ۱۹۰۶ در اثر تب زایمان از دنیا رفته بود. تأثیر روزهای سختی که نویسنده هنگام مرگ همسرش از سرگذرانده بود و احساس ناتوانی برای کمک به او، آشکارا در درون‌مایهٔ فلسفی و هنری نمایشنامه به چشم می‌خورد.

با همهٔ اینها، جهان‌بینی آندریف را نمی‌توان «بدینی کیهانی» دانست که نویسنده بخواهد با آن هرگونه مفهوم وجودی انسان را نفی کند، بلکه بر پایهٔ همین بدینی، روحیه‌ای سرکش و معترض رشد می‌یابد. نویسنده با وجود اذعان به چیرگی نیروهای جبری و غلبه‌ناپذیر بر انسان، با واقعیت کنار نمی‌آید و از تلاش برای مقاومت در برابر ضربه‌های سرنوشت دست نمی‌کشد، حتی با آنکه می‌داند تلاشهایش محکوم به شکست است. در همین مورد، می‌توان به برداشت غیرمعمول آندریف جوان از یکی از بتهای فلسفی خود، شوپنهاور، اشاره کرد:

هیچ‌گاه به اندازه زمانی که آثار پدر بدینی، شوپنهاور^۱، را می‌خوانم به زندگی ایمان پیدا نمی‌کنم؛ این فرد آن‌گونه می‌اندیشید و با این حال به زندگی ادامه می‌داد. یعنی زندگی، قدرتمند و غلبه‌ناپذیر است. [...] حتی اگر زندگی پیروزمندانه توهمی بیش نباشد، من به آن ایمان دارم و ناکامی‌های امروز، ایمان به روز آینده را از من نخواهد گرفت.

جالب توجه است که آلکساندر بلوک^۲، شاعر بزرگ روس اوایل سده بیستم، که به گفته خود مبهوت زندگی انسان شده بود، عظمت حقیقی اثر را دقیقاً در همین نکته می‌دید که انسان آندری یف، تسلیم نمی‌شود، بلکه تا پایان مبارزه می‌کند. بلوک در آن زمان با روحیه «در منتهای درماندگی» و بیزاری بی‌امان، ولو بی‌حاصل هنرمند نسبت «جهان هولناک» اطراف او احساس همدلی می‌کرد و از این جنبه حساس اجتماعی، طغیان انسانی را که «سرنوشت غلبه‌ناپذیر چهارگوش لعنتی» را به مبارزه فرا می‌خواند، ستایش می‌کرد. بلوک در نمایشنامه آندری یف اثبات آشکار آن را می‌دید که: «انسان انسان است، نه عروسک، نه موجود حقیری که محکوم به فنا باشد؛ بلکه ققنوس شگفت‌آوری است که بر "باد منجمدکننده" فضا‌های بی‌کران" غلبه می‌کند. [...] موم آب می‌شود، ولی زندگی تحلیل نمی‌رود.» آندری یف که امید فراوانی داشت زندگی انسان در تئاتر هنری مسکو روی صحنه برود، در همان سال ۱۹۰۶ دستنویس خود را برای نمیر و ویچ - دانچنکو فرستاد. مسئولان تئاتر، از جمله استانیسلافسکی^۳، کارگردان بزرگ تئاتر روسیه، از آن استقبال کردند، ولی کار بر روی آن به علتهای مختلف پیوسته به تأخیر می‌افتاد و از این رو، آندری یف حق نخستین اجرا را به تئاتر پترزبورگ و. ف. کامیارسکایا^۴ واگذار کرد. نخستین اجرا در فوریه ۱۹۰۷ به کارگردانی دیگر چهره برجسته تئاتر روسیه، فسیولود مهیر هولده^۵ انجام شد. در تئاتر هنری مسکو این نمایشنامه تنها در دسامبر ۱۹۰۷ با کارگردانی استانیسلافسکی و

1. Schopenhauer 2. Aleksander Blok 3. Stanislavsky
4. V.F. Komissarzhevskaya 5. Vsevolod Meyerhold

سولرژیتسکی^۱ روی صحنه رفت و با استقبال تماشاچیان و منتقدان نیز روبه‌رو شد. در همان سال، این اثر جایزه گریبایدوف^۲ را که از سوی «انجمن نمایشنامه‌نویسان و آهنگسازان اپرا» اعطا می‌شد، برای نویسنده به ارمغان آورد.

اگر آندری‌یف در زندگی انسان کوشید «گردونه حوادث» روند یکنواخت زندگی انسان را به تصویر بکشد، در نمایشنامه فرمازوای گرسنگان - دومین و آخرین اثر از چرخه‌ای که قصد داشت بیافریند - به تلاش برای بازنمایی «گردونه حوادث» تاریخ بشر دست زد. ولی با وجود تمام «غلطت» جنبه‌های اجتماعی و فلسفی اثر، اکثراً این نمایشنامه را همچون واکنشی به وقایع انقلاب سال ۱۹۰۵ پذیرفتند و آن را نمود خاص نگرش و ارزیابی آندری‌یف از ماهیت آینده مبارزه انقلابی مردم به شمار آوردند، بویژه آنکه نمایشنامه موعود انقلاب سرانجام نیز نوشته نشد.



تاریخ نوشتن فرمازوای گرسنگان به تابستان و پاییز ۱۹۰۷ بازمی‌گردد. هرچند طرح اولیه آن احتمالاً از سال ۱۹۰۴ و زمان نوشتن خنده‌سرخ در ذهن آندری‌یف بود (در پانزدهمین «بریده»ی داستان خنده‌سرخ نیز گردهمایی «بی‌سروپایان فکری شهر» به تصویر کشیده می‌شود که تصمیم به نابودی کتابها می‌گیرند). وی در اواخر سال ۱۹۰۶ به استانیسلافسکی نوشت:

... برای فصل نمایشی آینده، فرمازوای گرسنگی را برایتان می‌نویسم. نمایشنامه‌ای که تصمیم دارم یک اثر حسابی از آن درآورم. از عنوان آن ناراحت نشوید. به هیچ وجه از این نمایشهای سیاسی مربوط به وقایع فعلی نیست. [...] می‌خواهم گرسنگی را از منظر فلسفی و اجتماعی گسترده‌ای مورد بررسی قرار دهم و آن را به شکلی تعمیم هنری دهم که متعلق به زمانه خاصی نباشد. نمایش بسیار پیچیده و

1. Sulerzhitsky

2. Griboedov

حتی عظیمی خواهد بود، با شخصیتهای فراوان، که در کانون همه آنها، چهره جالب توجه خود فرمانروای گرسنگان قرار خواهد گرفت. [...] حس می‌کنم اثر بزرگی از کار درآید که با وجود مضمون کهنه، به شکل غیرمنتظره‌ای جدید خواهد بود.

پیش از اجرا یا انتشار این اثر، صحنه سوم آن با عنوان محاکمه گرسنگان به صورت مستقل در روزنامه قانونی بلشویک‌ها به نام گودوک^۱ (= بوق) به چاپ رسید. انتشار کل اثر به واسطه واکنش منفی ماکسیم گورکی^۲، که همانند لوناچارسکی^۳ از اثر خوشش نیامده بود، در انتشارات معتبر زنایه^۴ (= دانش) ممکن نشد و آندری‌یف به ناچار آن را به ناشر دیگری سپرد.

نمایشنامه به محض انتشار، ممنوع‌الاجرا اعلام شد. در گزارش اداره سانسور تاترها آمده است که اثر نمایشی آندری‌یف «در طول شش صحنه همگان را به نابودی نظام اجتماعی فعلی از راه شورش و خشونت و کشتار شکم‌سیرها» فرامی‌خواند. [...] به ریشخند گرفتن مذهب، دادگاه و جامعه افراد شکم‌سیر و کل فرهنگ آنان، اجرای این اثر را بر روی صحنه کاملاً غیرممکن می‌سازد.»

ممنوعیت اجرای فرمانروای گرسنگی تا زمان انقلاب شوروی باقی بود، تا آنکه در سال ۱۹۲۱ در تئاتر کارگری «فرهنگ پرولتاریا» روی صحنه رفت. در سال ۱۹۶۷ پی‌یر دبوش^۵، کارگردان مشهور فرانسوی، این اثر را در تئاتر رکامیه^۶ در پاریس به اجرا درآورد.



نقطه قوت فرمانروای گرسنگان بدون شک، همانند دیگر آثار آندری‌یف، در انتقال آشکار و عیان حس نفرت خشم‌آلود از بی‌عدالتی‌های اجتماعی است. آندری‌یف که فرمانروای گرسنگان را بخشی از چرخه نمایشنامه‌های خود درباره زندگی

1. *Gudok*

2. Maxim Gorky

3. Lunacharsky

4. *Znanie*

5. Pierre Deboch

6. Recamier

بشریت می‌دانست، در گفت‌وگویی اظهار داشت که در این اثر می‌خواسته است «طغیان گرسنگان» را به تصویر بکشد، یعنی پایین‌ترین مرحله اعتراض اجتماعی را. به گفته او:

انقلاب نمایشنامه دیگری خواهد بود، نمایشی شاد و سرشار از مبارزه و انرژی. قهرمان اصلی آن «مرگ» خواهد بود. فرد انقلابی خواهد مرد و خود «مرگ» در صحنه جان دادن او به پایکوبی درمی‌آید. نمایشنامه دیگری هم در کار هست: خدا، شیطان و انسان. انسان تجسم اندیشه خواهد بود؛ شیطان نماینده آرامش، نظم، سکوت و قانونمندی؛ و خدا نماد حرکت، تخریب و مبارزه.

آندری‌یف بعدها برای دفاع در برابر انتقادهایی که لوناچارسکی، از پرچمداران آن سالهای ادبیات انقلابی سوسیالیستی، به او وارد می‌کرد، به همین طرحهای عملی‌نشده خود استناد می‌ورزید. وی در مصاحبه‌ای در سال ۱۹۰۸ اظهار داشت:

منتقدان حزبی به خاطر فرمانروای گرسنگان مرا به بی‌ایمانی به پیروزی انقلاب متهم می‌کنند. آنان اندیشه اصلی فرمانروای گرسنگان را اعلام ورشکستگی انقلاب برداشت کرده‌اند. شاید خود من هم تا اندازه‌ای مقصر باشم که چنین برداشتی به وجود آمده است. من بروشنی اعلام نکردم که اینجا صحبت بر سر طغیانی ساده است و نه بر سر انقلابی واقعی. [...] اگر آنان از کلّ طرح من خبر داشتند، اگر می‌دانستند پس از صلح و جنگ که الآن مشغول تفکر در مورد آن هستم، نوبت به بخش ویژه‌ای به نام انقلاب خواهد رسید، احتمالاً چنین سرزنشی را بر من روا نمی‌داشتند. [...] شاید می‌بایست این مطلب را در مقدمه یا توضیحات تصریح می‌کردم، ولی به هر حال این کار را انجام ندادم.

خود آندری‌یف اظهار داشت که به واسطه این نمایشنامه، «تمام مطبوعات، چه چپی و چه راستی»، بر او «تاختن گرفتند». «راستی‌ها» بدان علت او را محکوم می‌کردند که در نوشته خود، با نمایش ابعاد کلی و فلسفی فاجعه گرسنگی، «حماسه انقلاب روسیه» را پدید آورده و به ستایش «توده‌های آزادی‌بخش»

برداخته است. این قبیل سرزنشهای زهرآلود از مدتها پیش برای آندری‌یف عادی شده بود. آنچه بیشتر موجب رنجش و آزرده‌گی او شد، مقاله لوناچارسکی بود که در سال ۱۹۰۸ در مجموعه انتقادی مارکسیستی با عنوان انحطاط ادبی به چاپ رسید و در آن نویسنده فرمانروای گرسنگان به اهانت به پرولتاریای روسیه متهم شده و خود اثر «ارتجاعی، محافظه‌کارانه و کاسبیکارانه» خوانده شده بود. منتقدان سوسیال-دموکرات آندری‌یف را متهم می‌کردند که مرزی میان طبقه کارگر و پست‌ترین طبقات جامعه قائل نشده و همه آنان را در یک گروه «عوام گرسنه» یکی کرده است. منتقدان می‌گفتند قشر پیشرو پرولتاریای انقلابی، از دید نویسنده دور مانده و کارگرانی که او به تصویر کشیده هوش و ذهن بسیار ابتدایی دارند. پس از مدت کوتاهی ماکسیم گورکی نیز به جمع مخالفان پیوست و فرمانروای گرسنگان را «اثری ارتجاعی» نامید. رابطه آندری‌یف و گورکی پس از انتشار داستان ناریکی در پایان سال ۱۹۰۷ دیگر کاملاً به تیرگی گرایید (گورکی به صراحت در مطبوعات اعلام کرد که آندری‌یف در ناریکی سیمای انقلابیان را «به گند کشیده است»).

این انتقادهای در شرایطی انجام می‌شد که تنها دو سال پیش از آن، منتقدان مارکسیست زبان به تمجید از سمت و سوی فکری و هنری نویسنده زندگی انسان گشوده بودند. لوناچارسکی شیفته اثر شده و آن را «شگفت‌انگیز» و «تکامل‌یافته از لحاظ فلسفی و فرهنگی» خوانده بود. پلیخانوف^۱ نیز در شرح مختصری که بر زندگی انسان نوشت، بویژه بر اهمیت و عمق محتوای فلسفی و نمادین آن تأکید ورزید. گورکی نیز پس از خواندن اثر گفته بود: «زندگی انسان، به عنوان تلاش برای ساخت صورتی جدید از تئاتر، اثری ممتاز است.»

به هر حال، چه با محتوای فلسفی و اعتقادی نمایشنامه‌های زندگی انسان و فرمانروای گرسنگان موافق باشیم و چه مخالف، در این شکی وجود ندارد که آندری‌یف موفق شد در این آثار فرمهای تئاتری جدیدی را برای مجسم ساختن و

انتقال دادن اندیشه‌های پیچیده فلسفی ارائه دهد. خود او بلافاصله پس از تکمیل زندگی انسان به آ. سرافیموویچ^۱ نوشته بود: «می‌خواهم هنر درام را اصلاح کنم.» این هدف بلندپروازانه به نتایج هنری درخوراعتنایی منجر شد که راه را برای جنبشهای ادبی-هنری مختلفی در ادامه سده بیستم گشود. بسیاری از ابزارهای هنری آندری یف بر یافته‌های تئاتری برتولت برشت، و از جمله اصل «بیگانگی» او پیشی جستند. پژوهشگران بسیاری بر نزدیکی نگرشهای تئاتری و نمایشی آندری یف با نمایشنامه‌نویسان سرشناس غرب، مانند یوجین اونیل^۲، لوییجی پیراندللو^۳، ماکس فریش^۴ و تنسی ویلیامز^۵ تأکید کرده‌اند.

بدون شک نمایشنامه‌های آندری یف سزاوار آن هستند که نه تنها به عنوان برگی از تاریخ ادبیات روسیه، بلکه همچون پدیده‌ای ارزشمند برای فرهنگ امروز ما مورد توجه قرار گیرند.

باریس بوگروف^۶

-
1. A. Serafimovich 2. Eugene O'Neill 3. Luigi Pirandello
4. Max Frisch 5. Tennessee Williams

۶. Boris Bugrov. این مقدمه برگرفته از مقدمه و حواشی بوگروف است در کتاب
Л.Н.Андреев. Пьесы. М.: Сов. писатель, 1991.